



## آهای! فکر، فکر، ثم تکلم!

گزارشی از مهدکودک علامه حلّی (دوره دوم)

تا حالا به تغییر فصل‌ها دقت کرده‌اید؟ آیا ۱ مهر ساعت ۱۲:۰۱ همه جا به یک‌باره سرد شده و یا ۱ فروردین همه با آستین کوتاه بیرون می‌روند؟ خیر! ممکن است روزهایی بارانی و برفی نام تحوّل در مثال ما به خود بگیرند ولی همه چیز آرام آرام تغییر می‌کند! مدرسه نیز همین طور است! مدرسه کم کم تغییر می‌کند. کم کم برنامه‌ی هفتگی جدیدی داده می‌شود که در آن صبح‌گاه زنگ درسی شده! جدا از شوخی وقتی که ما زنگ کامپیوتر و زیست و فیزیک‌مان زود می‌خورد و هر ثانیه از آن ارزش طلا پیدا می‌کرد، بعضی‌ها برای خود صاحب زنگ درسی شده و مسابقه بر پا می‌کردند! تازه این مسابقات جایزه هم داشت‌ها! الکی که نبود! هر پایه‌ای که در مسابقه برنده می‌شد، امتیاز می‌گرفت! باورتان می‌شود؟؟ «امتیاز!» تازه آخر سال هم پایه‌ای که در زنگ درسی مهمش (به قول خودشان) امتیاز بیشتری گرفت به عنوان برنده اعلام می‌شود! شاید دور از ذهن نباشد که تا چند ماه دیگر بگوییم مشق‌های صبحگاهت را نوشتی؟ فقط خواستم به بعضی‌ها که همین طور پله‌های ترقی را طی کرده و ممکن است تا چند ماه دیگر ایستاده کلاس فیزیک کوانتوم برپا کنند بگویم، اینجا مهدکودک نیست. »

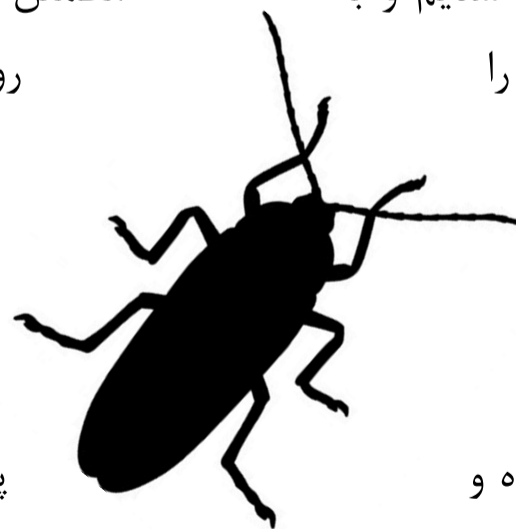
زاده»

## خوردن یا نخوردن، مسئله این است!

احتمالاً بسیاری ناهار خود را از خانه نمی‌آورند و هر روز طعم بسیار لذیذ غذای مدرسه را می‌چشند به این فکر فرو رفته‌اند که این غذاهای خوشمزه چگونه و با چه شرایطی درست می‌شوند. به همین سبب سعی کردیم گزارشی را در این باره تهیه کنیم.

مطمئن بودم اشتباه نکردم. آن موجود کثیف و چندانش آور  
رو به دوستم نشان دادم. او گفت «به به، چه غذایی  
بشه غذای مدرسه!»

پارسال از خیلی‌ها شنیده بودم که سوسک‌ها  
نه تنها در محیط آشپزخانه گشت و گذار  
می‌کنند، بلکه در تمامی نقاط مدرسه می‌توان  
پیداایشان کرد! باید بگویم که پارسال با خود از خانه  
ناهار می‌آوردم و بعد از شنیدن آن ادعاها به شک افتادم که  
غذای مدرسه را بخورم یا نخورم ولی بعد از مدتی چون چنین  
چیزی را به چشم خودم ندیده بودم خیالم راحت شد. تا این که  
آن اتفاق افتاد... «امیر خسرو کتیرایی»



مثل هر روز به همراه دوستم وارد مدرسه شدیم و به  
سمت ناهار خوری رفتیم تا ظرف‌های غذایمان را  
تحویل آشپز دهیم. در همین حین که داشتم  
ظرف غذایمان را کنار بقیه ظرف‌ها می‌گذاشتم  
چشمم به موجود ریز و تیره رنگی برخورد  
که داشت از کنار دیگ آشپزخانه رد می‌شد! با  
خودم گفتم شاید مشق زیاد به مغزم فشار آورده و  
قاطی کردم و دارم اشتباه می‌بینم! قبول کردم و هیچ  
واکنشی نسبت به اتفاق نشان ندادم. وقتی داشتیم از سالن  
خارج می‌شدیم با کمال تعجب یک سوسک مرده کنار در ورودی  
راهرویی که به آشپزخانه ختم می‌شود دیدم! دیگر این دفعه

# همین که هـ

## کتابخانه به یک مغل! (شماره ۲)

یکی بود، یکی نبود... یک روز کتابخانه‌ای بود معروف به:

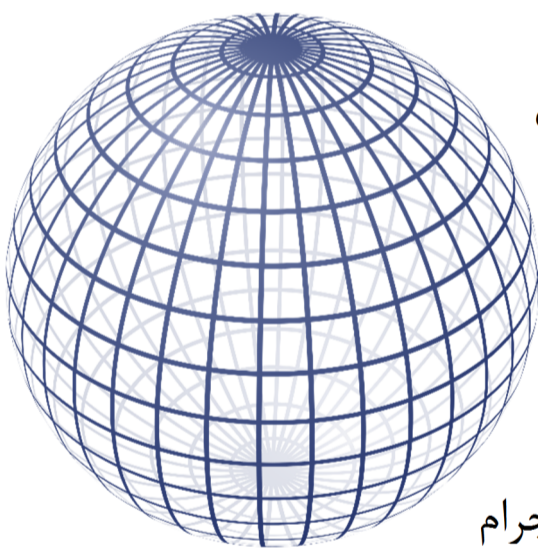


مرجع‌ترین و بزرگ‌ترین کتابخانه سراسر کشور در سطح راهنمایی که سال‌های سال با همت و تلاش خود بچه‌ها اداره می‌شد و سالم و سلامت سر جایش بود. بچه‌ها کتاب می‌آوردند و به کتابخانه می‌بخشیدند و کتابخانه شده بود گنجینه‌ای از کتاب‌هایی که نسل‌ها و دوره‌های مختلف با آن‌ها خاطره‌های بسیار داشتند. می‌خواهید بدونید که اون گنجینه الان چجوریه؟؟

این جوریه! چه وضعیه آخه؟ چرا کسی اهمیّت نمی‌دهد؟ کتابخانه مدرسه یکی از پایه‌های اصلی علامه حلّی یک بود که خراب شد حالا باید دیگر پایه‌ها را نگه داریم و پایه‌های مخروبه را مرمت کنیم.

«سروش شهبازی»

## از عجایب تاریخ علم



در تاریخ علم موارد جالب زیادی وجود دارد که تصورش کمی مشکل است. گاهی اوقات نظریه‌های مهمی که به کشف‌های بعدی منجر شده است پایه و اساس علمی نداشته و گاهی هم نظریه‌های به نظر علمی یک دوران، علم را سال‌ها عقب انداخته است:

۱- فیثاغورثیان به این نتیجه رسیدند که اجرام آسمانی کره هستند. اما آیا فکر می‌کنید بر اساس علم بود که این حرف را زدند؟ خیر. فیثاغورسیان معتقد بودند که همه چیز ریاضی است و ریاضی کامل است و در میان اشکال، کره، کامل‌ترین است و چون همه چیزها ریاضی هستند اجرام آسمانی که مقدّس‌اند نمی‌توانند ناقص باشند کره هستند. کمال‌گرایی و زیبایی‌شناسی حاصل از هندسه بود که گفت اجرام آسمانی کره‌اند نه فرض یا مشاهده‌ای علمی. ما امروز می‌دانیم که هیچ دایره و کره کاملی در طبیعت وجود ندارد.

۲- خیلی‌ها به قرون وسطی می‌گویند سده‌های تاریک. ما هم وقتی کتاب‌های تاریخ را می‌خوانیم به همین نتیجه می‌رسیم. اما جالب است که یکی از برجسته‌ترین مفاهیمی که در آن قرن‌های به اصطلاح تاریک فکر آدم‌ها را مشغول کرده بود مفهوم نور بود. علم «نورشناخت» پیشینه‌ای عجیب و غریب و طولانی در سده‌های تاریک داشت و قرون تاریک از جهت مطالعه نور حق زیادی به گردن ما دارد.

۳- اگر فکر می‌کنید سواد کوپرنیک قد نمی‌داد تا بفهمد که مدار گردش سیارات بیضی است نه دایره، سخت در اشتباهید. چنانچه او دست از دایره برمی‌داشت و مدارهای بیضوی را می‌پذیرفت می‌توانست به راحتی مدلی تقریباً صحیح از گردش سیارات ارائه دهد. اما کمال‌گرایی و مذهب بود که مانع شد. کوپرنیک و بسیاری از همدوره‌های او نمی‌توانستند بپذیرند طبیعتی که خداوند خلق کرده از نظر هندسی کامل نباشد. آنها توقع داشتند که گردش سیارات بر مداری باشد که از نظر هندسی کامل به حساب بیاید؛ پس دایره را پذیرفتند و برای چندین سال از سرعت پیشرفت علم اخترشناسی کاستند.

«مجتبی ذوقی» (با تشکر از امیر خسرو کتیرایی)

# SCHOOL BREAK



## گفت و گو با استاد قادر دبیر قدیمی و محبوب مدرسه

هیچ وقت استفاده نشد ولی این حسش منو آزار می داد. سه دفعه اقدام کردم و در هر سه تا ناکام موندم به خاطر این که موقعیتی فراهم نشد.

از کلاس داشتم حیاط رو نگاه می کردم و خبری نبود و تا اجازه می گرفتم برای دستشویی (چون با خودم قرار گذاشته بودم که در حین رفتن به دستشویی فرار کنم) تا می اومدم تو حیاط، بابای مدرسه هم زمان با من می رسید و عملیات ناموفق می موند. تا دفعه ی سوم که معلّم به من شک کرده بود و فکر می کرد من واقعاً حالم تو روز اول خرابه!

نمی دونست من نقشه ی فرار دارم. دفعه ی سوم که تو حیاط خبری نبود، پا به فرار گذاشتم؛ آقای عبداللهی که اومده بود تراس کلاس که مشرف به حیاط بود، با اون صدای نحیفش داد زد: آقای شیرازی! آقای شیرازی!! (بابای مدرسه)

آقای شیرازی از دفتر دوید بیرون و خفتمو هنگام خروج گرفت و بر گردوند.

منم فکر کردم اون شلاقه اولین استفادش

منم، ولی دیدم بنده خدا فهمیده که می ترسم از مدرسه. بعد از اون هم دیگه کاری

به کارش نداشتم و نمی ترسیدم ازش.

خاطره خیلی زیاد ولی این یدونش برا خودم....

بزرگ ترین شیطنت دوران بچگی تون

- سلام از نشریه ی لاف مزاحم تون می شیم.

- نشریه ی؟

- لاف.

- لاف؟؟

- بله لاف! (:

- خودتون رو معرفی کنید.

- سیامک قادر هستم.

- سال و محل تولد.

- ۱۳۴۶ تهران

- سوابق و افتخارات!

- سوابق که.. از سال ۶۹ رسماً وارد تدریس

شدم؛ ولی از سال ۶۵ جست و گریسته

تدریس می کردم و از سال ۶۹ وارد علامه

حلّی شدم. افتخاراتم افتخار زیادی

نیست ولی همین که کتاب های محتوای

تکمیلی ریاضی سمپاد رو با آقای انصاری

شروع کردیم، البته به صورت مستقل نه

به همراه سمپاد. چون سمپاد همکاری

نکرد و مراکز سازمان خیلی از این

استقبال کردند. اینو میشه گفتش که

افتخار منه.

- رشته تحصیلی و دانشگاه تون؟

- رشته ریاضی. دانشگاه تربیت معلّم.

- خاطره ای از دوران کودکی

- خاطره ی پر رنگ کودکی شاید فرار از

دبستان روز اول باشه! یعنی رفیتم سر

کلاس و کلاس شروع شد و یه پیرمردی

به نام آقای عبداللهی رو گذاشته بودن

اول دبستان. به جای این که یه آدمی رو

بذارن جذاب باشه و فلان! یه پیرمردی

بود که یه شلاق کوچیکم دستش بود و

- شیطنت؟؟... اینارو باید بگم؟؟ (:)

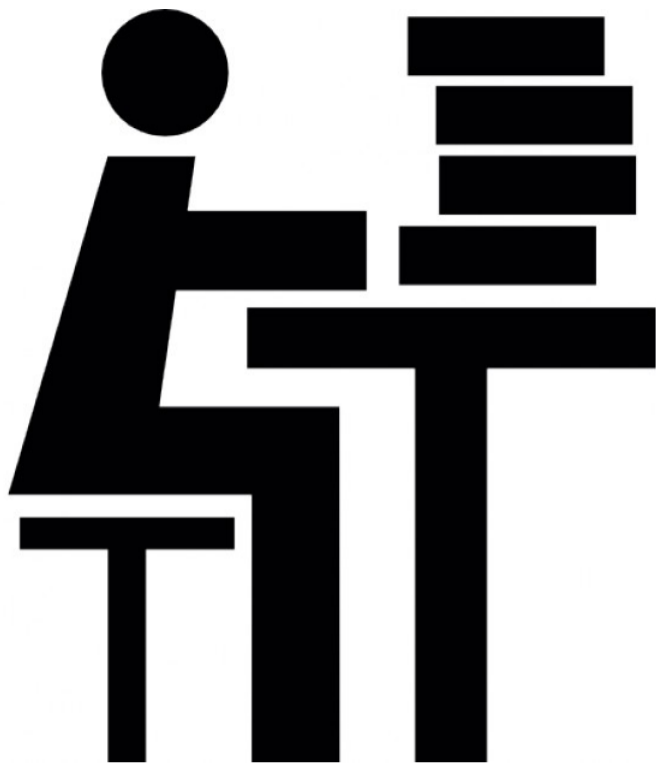
یکیش که هنوز هم یادم میفته لرزه بر اندامم می اندازه اینه که کلاس اول دبیرستان، دانش آموزی تو کلاس مون بود که هیکلش نسبت به ما دو برابر بود و بزنی بهادر مدرسه بود. و ما هم می ترسیدیم ازش. اون صدای خیلی خشن داری هم داشت؛ تصمیم گرفتم اینو یه جورى اذیت کنم ولی از تبعاتش هم می ترسیدم.

معلّم فیزیکی داشتیم که معلّم فیزیک خیلی خوبی بود ولی با بچه ها ارتباط برقرار نکرده بود. من هم ردیف دوم سوم کلاس بغل دیوار می نشستم و این چون قد و هیکلش بلند بود ردیف آخر.

معلّم فیزیک داشت جزوه می گفت، من و بغل دستیم که رفیق فابریکم بود و از چهارم ابتدایی با هم بودیم نشسته بودیم.

صدای سکوت وحشتناکی سر کلاس بود؛ همزمان که جزوه می گفت ما می نوشتیم، من صدای این رو با یه لفظی زیرپوستی درآوردم که در کلاس طنین انداز شد.

هیشکی از بچه ها نفهمید منم. معلّم هم برگشت یه نگاهی کرد چون عادت کرده بود به صدای این، به این هم یه چشم غره رفت. این هم به این ور اون ور نگاه کرد که کیه



مجبور بودیم خوب انجام بدیم یا بخونیم. بنابر این سوم یا چهارم دبیرستان که درس ریاضی جدید با ایشون بود، بهترین نمرات من که اصلاً سابقه نداشت از ریاضی جدید بود. و از همون جا استارت معلّمی ریاضی خورده بود. که من می‌خواستم معلّم هم بشم و اگر هم شدم مثل این بشم.

- کلاس‌هاتون تو راهنمایی؟

- منظور ۱/۲ ۱/۳ ...؟

- بله بله

- چیزی ازش یادم نیست، چون دو سال اول رو یه مدرسه بودیم، خورد به انقلاب. منحل شد اون مدرسه و سال سوم رو یه مدرسه‌ی دیگه رفتیم. اما کلاس سومم یادمه که ۳/۳ بودم.

- الان مدرسه رو بیشتر دوست دارید یا قدیماشو؟

- برای من همه‌ی دوره‌ها خوب بوده منتها هر سال به هر حال یه افتی هست تو مدرسه دیگه؛ همه‌جا، بچه‌ها یه افتی دارن هم از نظر درسی، هم از نظر

اخلاقی متأسفانه. مدرسه خودمون از نظر اخلاقی من خیلی مورد خاصی ندیدم. ولی از نظر درسی هر سال شاهد افت هستم. خوب این افت باهه می‌شه که هی بگن تکلیف زیاده، تمرین زیاده از اون ور واکنش‌های منفی این جور در بیاد در حالی که این سیستم از ۲۵ سال پیش داره اجرا می‌شه یعنی اتفاق الان

داره این کارو می‌کنه. دفعه‌ی اول خبری نشد. دفعه‌ی دوم، ولومو یه ذره دادم بالاتر و صدا خیلی واضح‌تر شبیه این بود.

برگشت و بازم نگاه کرد. از قرار خود معلّم هم می‌ترسید از این یعنی نمی‌تونست با این کاری بکنه. اینا تایم داشت یعنی همه فکر می‌کردن ۵ دقیقه‌ی بعدی این اتفاق می‌افته، من سر دو دقیقه سومی رو اعلام کردم.

تنها کسی که می‌دونست چه خبره بغل‌دستیم بود که هیچ موقع منو لو نخواهد داد.

دفعه‌ی سوم با شدت بیشتری ای ولوم رو دادم و معلّم گچ رو پرت کرد و رفت سراغ این پسره با چک و لقد این رو بیرونش کرد. یعنی دل من خنک شد که این کتک خورد از یکی بالاخره.

این رفت و هنگام رفتن به همه نگاه می‌کرد حالتی که پدرتونو در میارم، کی داره این کارو می‌کنه.

دیگه این تا مرحله‌ی اخراج از مدرسه پیش رفت. گریه‌ی اینو هیچ کس ندیده بود که گریش دیده شد. به دوره‌های قبلی هم گفتم این داستانو ولی به کس دیگه‌ای نگفتم. هر موقع هم یادم می‌افته که این می‌فهمید یک درصد، من نیست و نابود شده بودم. این شاید شیطنت بزرگ من بود.

- درس مورد علاقه‌تون؟

- من در دوران تحصیل خیلی درس خون نبودم. این هم واقعیت. تا دوم دبیرستان. تا ورودی سوم. سوم دبیرستان یه معلّم ریاضی جدید داشتیم. آقای فلاّح. (نه این آقای فلاّح) ایشون فوق‌العاده آدم خوب، به درسش مسلط و با بچه‌ها هم دوست بود. ما هم که چون عشق فوتبال بودیم، پنجشنبه‌ها با این فوتبال بازی می‌کردیم و به خاطر احترام بهش، درسش هم

نبوده. مشخصه که آدممون دیگه اون آدم نیستن که این بار دیگه نمی‌تونن تحمل کنن. اونا بیشتر از اینا می‌موندن.

- بزرگ‌ترین آرزو تون؟

- بزرگ‌ترین آرزومو واقعاً می‌گم موفقیت همه‌ی بچه‌هاست و این که کاری که دارم می‌کنم شاید خیلی بچه‌ها متوجهش نباشند و بیشتر منفی‌هاشو ببینند و بیشتر سختی‌هاشو ببینند ولی بلااستثنا همه‌ی اونایی که رفتن، دوباره برگشتن همشون تشکر می‌کنن که یه کاری کردید که ما به این سیستم عادت کردیم و تو دبیرستان هم مشکلی نداشتیم و در کل آرزوم این هستش که بچه‌ها موفق بشند، خودم و بچه‌های خودمم هم توی اون‌ها باشند.

- دستتون درد نکنه.

- تشکر، مرسی شما هم موفق باشید

ویراستار، گرافیک و صفحه‌بندی:

علیرضا حبیب‌زاده

پ.ن سردبیر: بابت دیرکرد بوجود آمده به دلیل آزمون‌های میان‌دوره پوزش می‌خواهیم!

اگر برای این نشریه مطلبی در نظر دارید آن را با نام‌تان به رایانامه

[alirezahabib80@gmail.com](mailto:alirezahabib80@gmail.com) ارسال

کنید.

دوهفته‌نامه دانش آموزی لاف

شماره ۱۱۱ ۱۳۹۴/۰۸/۰۴

سردبیر: علیرضا حبیب‌زاده

شورای نویسندگان (ب.ت.ح.ا):

البرز بابازاده، محمدهادی بابالو، علیرضا حبیب‌زاده، امیررضا خانی، آراد دل آرام نیکو، علی‌اصغر دهقانی، سروش شهبازی، امیرخسرو کتیرایی

برای مشاهده شماره(های) پیشین به

[1-3helli1.blog.ir](http://1-3helli1.blog.ir)

مراجعه کنید.

